

از آن همه دیروز / بازخوانی تاریخ

وزیر آموزش و پرورش دولت مصدق که بود؟



محمود حسایی چهره برجسته علم و فرهنگ معاصر و بنیانگذار فیزیک نوین ایران چهارم اسفند سال ۱۲۸۱ شمسی متولد شد. در ۷ سالگی تحصیلات ابتدایی خود را در بیروت با تئگدستی و مرارت‌های غربت آغاز و از ابتداتا پایان تمامی تحصیلات عالی‌ه در میان همشاغردی‌هایی از کشورهای مختلف سپری کرد. وی علاوه‌بر تسلط بر چهار زبان زنده دنیا، در موسیقی و نواختن ویولن و پیانو دستی داشت و در چند رشته ورزشی کسب موفقیت.

پرفسور محمود حسایی مدارج عالی تحصیلی را بدین شرح طی کرد: لیسانس ادبیات از دانشگاه آمریکایی بیروت (۱۹۲۰) در ۱۷ سالگی، مهندسی راه و ساختمان (۱۹۲۲) در ۱۹ سالگی، دروس پزشکی از دانشگاه آمریکایی بیروت، دانشنامه ریاضی، نجوم و ستاره‌شناسی، دانشنامه بیولوژی (زیست‌شناسی)، مهندسی برق سال ۱۹۲۵ از دانشکده برق اکول سوپریورد و الکتربسیسته پاریس، مدرک مهندسی معدن (پاریس)، دکتری فیزیک از دانشگاه سوربن پاریس (۱۹۲۷).

دکتر حسایی چهار زبان زنده دنیا فرانسه، انگلیسی، آلمانی و عربی را برای و مطالعه و صحبت مورد استفاده قرار می‌داد و همچنین به زبان‌های سانسکریت، یونانی، و لاتین، پهلوی، اوستایی، ترکی و ایتالیایی اشرف داشت و آن‌را در تحقیقات علمی خود بخصوص در امر واژه‌گزینی زبان فارسی بکار می‌برد.

تاسیس مراکز علمی نظیر مدرسه مهندسی وزارت راه، دارالمعلمین عالی، ودانشسرای عالی، نوشتن قانون دانشگاه، تاسیس دانشگاه تهران و بنیانگذاری دانشکده‌های فنی و علوم از برجسته‌ترین خدمات فرهنگی ایشان است.

به روایت یک شاهد عینی

شهر من! پروانه‌هایت کو؟



بنوشه فرهنگ از «چهارراه کالج» که بخواهی بروی سمت «پارکینگ پروانه»... یک چهارراه پایین تر... درست همان نیش... نه از دانش آموخته در کالج خبری هست و نه از پروانه‌های پزان میان آن همه رنگ جاری در پارکینگ پروانه... هیولایی ایستاده آنجا و با صدایی خفه و از ته گلو می‌گوید «بیاتا بخورمت»... چند نایمه‌کشی که برای راه گرفتن از ماشین‌های روبرویی و بیچپیدن به سمت شرق داریم، ثقیل و سخت است... نمی‌گذرد... نمی‌گذرد، پس که هیولا بزرگ است... به گمانم کسی که برایش اسم می‌گذاشته هم این‌را فهمیده‌بود و لایذ فکر کرده‌بودیک اسم لطیف و مردمی می‌گذارم تا کمی از ترس مردم هنگام مواجهه با بنا کم شود و چه اسمی بهتر از «چارسو»... قسم به پروردگار دو عالم اما که همین یک سوی روه خیابان چنان مهیب بود که نخواستم به سه سوی دیگرش حتی فکر کنم... جمعبه‌ی بزرگ در میانه چرخشی هم کرده... به گمانم که میباد اعبری خیال کند که در سیطره‌ی او نیست...

خودم را از توی ماشین، از کنار دست راننده بلند می‌کنم،ومی‌ایستادم در پیاده‌رو... کنار دوست‌بزرگمان... یک متر و شصت سانتی متر قد دارم و کلاه از سرم افتاده تا بخواهم جان‌پناهش را ببینم... سوی دیگر خیابان هم در یک قدمی ست... من در پیاده‌رو، درست زیر پای ساختمان در حال له شدنم...

شش سال درس معماری خوانده‌ام و عطای چهارسال آینده‌اش را در آستانه‌ی شروع شدن به لقایش بخشیده‌ام و در تک‌لحظات این سال‌ها، یک اصل‌رود زبان اساتیدوطنی و آن طرف‌آبی بوده‌ورعایت آن از نان شب واجب‌تر: «مقیاس انسانی»، اصلی که اینجا وجود خارجی ندارد. تمام معماری ایران را که بگردی، کوچکترین اثری از نادیده‌انگاشتن انسان نمی‌بینی... رواق‌ها، پنجره‌ها، دیوارهای کوتاه و بلند، مسجدو مدرسه و چه و چه، همه در ابتدای امر، انسان را دیده‌اندو سپس خود را... خودنمایی در کار نبوده... هر چه بوده خاک بوده که گرد آدمی می‌چرخیده‌و به افلاک می‌رسیده. هیولای ما، از بیرون، کوچکترین شباهتی به این همه دانشی که خوانده‌ایم و خورده‌ایم ندارد.

جلوتر، میان پلاک‌های تودر تود فرسوده‌ی این بخش از شهر، یک پارکینگ بزرگ جمعه‌های ما را زندگی می‌کند. از خیابان یک مسیر شیبیدار را به سختی طی می‌کنی و در انتهایش ناگهان با دنیای دیگری مواجه می‌شوی... غرفه‌هایی سرشار از زندگی و پر از همه چیز... از عتیقه‌بگیر تا لباس‌ها و روسری‌های تزکمن... از خنزل پنزل‌های تزئینی که دختران در دست و گوش و گردن‌شان می‌آویزند تا تن پوش‌های امروزی که بر سیاق هنر و هنرمندی دوخته‌شده‌اند و سفالینه‌هایی که گل‌های سرخ بشقاب‌های جهاز مادر را به تن دارند... خبری از تکنولوژی و رنگ و لعاب دنیای مدرن نیست... آدم‌ها کنار غرفه‌هایی به قد و قواره‌ی خودشان راه می‌روند، نگاه می‌کنند، خرید می‌کنند و در یک کلام، شادند.

در هر دو ساختمان فعالیتی با رنگ و بوی تجارت در جریان است. از آن «له‌شدگی» تا این «شور زندگی»، پیاده اگر بخواهی بیایی چند دقیقه بیشتر نیست. چند دقیقه‌ای که تو را از معماری روز دنیا به «شبه خرابه‌ای» نیم‌فرسوده می‌رساند... و از ترس به‌شور... در این چرخه‌ی واروونه، من معمار اگر بگویم که «می‌دانم» مشکل از کجاست، خنده‌دار است، چرا که اگر بیرسند که: خُب اگر میدانی، پس چرا هنوز وضع همین است؟ مستاصل جواب دارم که: به راستی نمی‌دانم...

یک چیزهایی می‌دانم اما... معماری سخت‌نیست... درست مثل زندگی... کافی ست خودت باشی و برای خود درونی‌ات طرح بزنی... کافی ست همان موقع که داری هیولا می‌کشی، خودت را بگذاری در پیاده‌رو و نگاهی به اطراف بیندازی... شهر ما، معماری ما، زندگی ما، فقط و فقط همین «نگاه» را کم دارد...



یادداشت روز

آقای اکو، آخرین سفر به خیر!

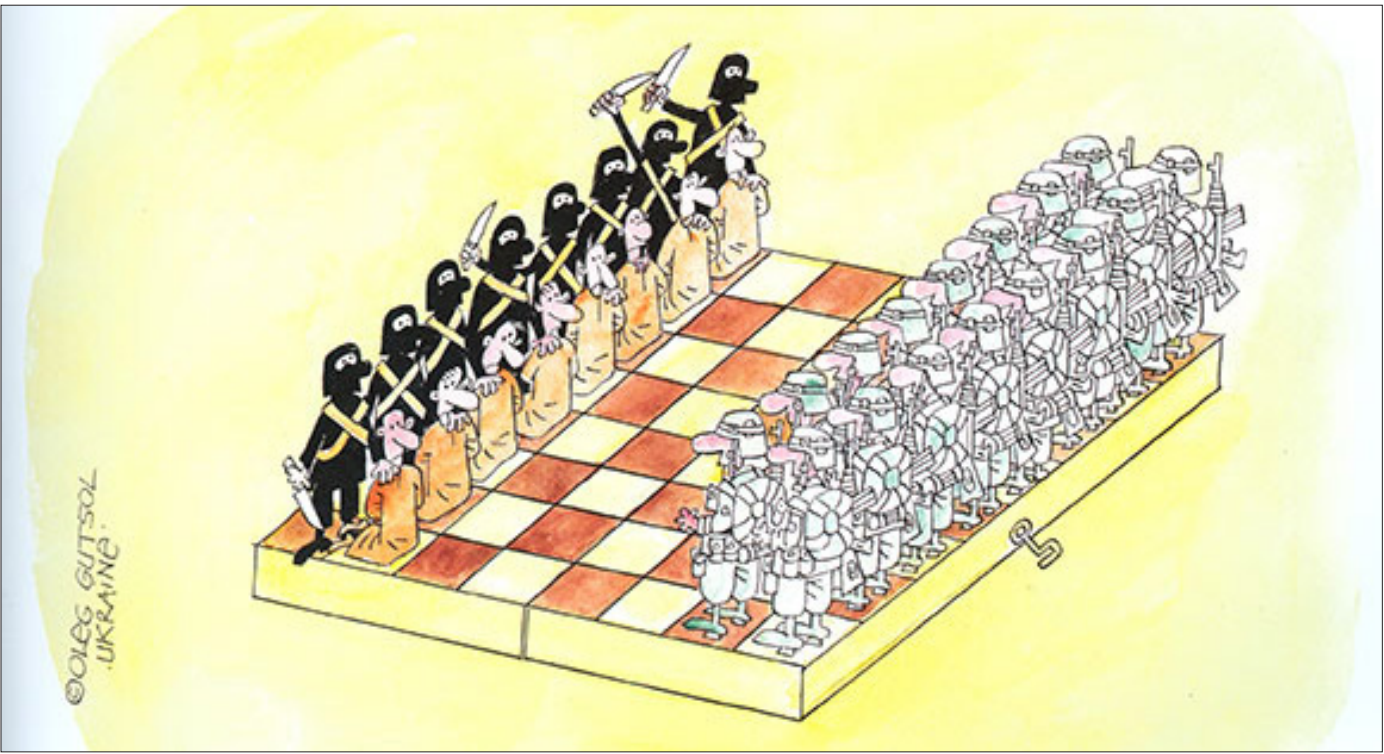
غلامرضا امامی | اومبرتو اکو خاموش شد؛ خاموشی‌ای که همچنان در لابه لای کتاب‌ها و یادداشت‌های هفتگی‌اش با ما و جهان سخن می‌گوید. هرچند وی با نام «به‌نام گل سرخ» شناخته و شهره شد، این را خوش نمی‌داشت و می‌گفت: پس از آن که «به‌نام گل سرخ» به صورت فیلمی به نمایش در آمد، دیگر اجازه نمی‌دهم بر پایه داستان‌های بلندم فیلم بسازند. اکو در ۸۴ سالگی در کتابخانه و خانه ماندنی‌اش که بیش از ۳۰ هزار جلد کتاب گرد آورده بود، برای همیشه با ما و جهان بدرود گفت. بی‌گمان در تاریخ ادبیات نام بلند او ماندگار است؛ مردی که شرف روشنفکری را به بی‌پناهی‌ای برای رسیدن به قدرت، قربانی نکرد. در کاینه جدید ایتالیا از آن روی که وی به خشم و نبرد با برلوسکونی، نخست‌وزیر پیشین برخاسته بود و او را هیئتل زمانه خطاب کرد، پیشنهاد دادند که پست وزارت علوم برای وی محفوظ است اما او از این کار سرباز زد و همچنان شب‌ها در بولونیا در قدیمی‌ترین دانشگاه جهان که درس می‌داد، با دانشجویانش شبانه از محفلی به محفل دیگر می‌رفت.

شام آخر در وین

اخبار مذاکرات هسته‌ای تیم دیپلماسی ظریف در وین منتشر شد

کتاب «شام آخر در وین» با زیر تیتز (روایت یک خبرنگار هسته‌ای از مذاکرات ایران با گروه ۵+۱) تألیف حسن محمدی به بیان نکاتی از مذاکرات هسته‌ای با حضور تیم دیپلماسی دکتر محمدجواد ظریف پرداخته که در این روایت خبرنگاران در کنار این تیم صحنه‌هایی از تاریخ دیپلماسی ایران را رقم زده‌اند. کتاب در شش فصل تنظیم شده که سرفصل‌های آن شامل «هیچ چیز مشخص نیست»، «دیپلماسی رسانه‌ای قوی نداریم»، «سوت آغاز اولین بازی تمدید»، «پاییز مذاکرات و چشم‌های امیدوار»، «مذاکرات هسته‌ای در شهر دانشگاه‌ها» و «خانه به دوشی در وین پایانی» است. قلم محمدی به گونه‌ای در نگارش خاطراتش به کار گرفته شده که روایت‌ها یکدست و دور از غرض‌ورزی و تبعیض باشد. ضمن اینکه در خاطرات به بیان کاستی‌های رسانه‌ای دستگاه دیپلماسی کشور نیز پرداخته است. همچنین برخی نکاتی که مورد توجه مولف در حاشیه مذاکرات هسته‌ای قرار گرفته از جمله مشکلات خبرنگاران رسانه‌های خصوصی، رفاه خبرنگاران رسانه ملی و همچنین تفاوت ترکیب رسانه‌های ایرانی با رسانه‌های خارجی از جمله خبرگزاری رویترز و درزیده شدن وسایل خبرنگاران از موارد خواندنی است که راوی تلاش کرده در کنار روایت اصلی به آن بپردازد و باعث جذاب‌تر شدن این کتاب شده است. همکاری خبرنگاران در پشت صحنه انعکاس اخبار مذاکرات هسته‌ای جای خاصی در خاطرات محمدی دارد. از جمله در باره برخی رفتارهای خبرنگاران می‌نویسد: «خبرنگاران صدواوسیمما علاوه بر این دغدغه درونی، خودشان هم برای دیگران دغدغه‌ای بودند. علی‌علوی یک‌بار در لوزان ۲ و یک‌بار در وین پایانی آمد با لاسر ما (من، محمد قادری، حنیف غفاری، مهدی رحیمی و کیومرث بشسریه) گفت: بچه‌ها! وقتی بهتون اشاره کردم، سراسیمه به طرف در بیرونی بودید انگار که خبری شده (آن ایام حتی وقتی یک خبرنگاری برای قضای حاجت تددتند راه می‌رفت، برخی دنبالش می‌رفتند و فکر می‌کردند

گردش روزگار برعکس است

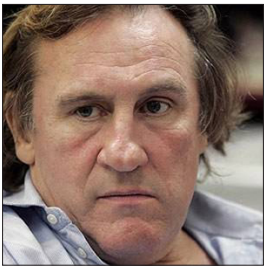


بدون شرح!

طرح: Oleg Gutsol / اوکراین

با کاروان حله / اخبار هنر

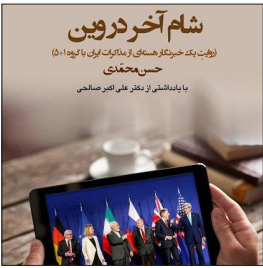
طعنه بازیگر هوادار پوتین به دی کاپریو



ژرار دیاردیو که برای تبلیغ فیلم جدید خود به جشنواره فیلم برلین رفته بود، از بازی ستارگان هالیوود انتقاد و جرج کلونی را برای دخالت در کار سیاسی سرزنش کرد. دیاردیو که در نشست خبری پس از نمایش فیلم «سن آمو» شرکت کرده بود، به ملاقات هفته گذشته جرج کلونی و آنکلا مرکل صدراعظم آلمان و گفت‌وگوی آنها در باره بحران مهاجران اشاره کرد. این بازیگر در باره دیدار کلونی و مرکل با کتابه خطاب به بازیگر «درود بر سزار» گفت: «خیلی خوب است که اکنون می‌توانید در آن واحد یک بازیگر، بوم‌شناس و سیاستمدار باشید، شما از پس همه کارها بر می‌آیید.» این بازیگر جنجالی در سخنان خود فیلم تحسین‌شده الخاندرو گونز الس اپارتو را نیز بی‌نصیب نگذاشت. فیلم «بازگشته از گور» با بازی درخشان لئوناردو دی‌کاپریو از شانس‌های اصلی مراسم اسکار امسال است. دیاردیو در این نشست با اشاره به اخبار منتشرشده در باره شرایط سخت فیلمبرداری «بازگشته از گور» و تلاش بسیاری دی‌کاپریو برای نقش آفرینی در این اثر گفت: بر خلاف تصور ما احتمالاً تمام گل و لایه که دی‌کاپریو مجبور بوده در میان آنها ایفای نقش کند از قبل عطراگین و گرم شده است! در این نشست خبری یکی از مهم‌ترین پرسش‌های خبرنگاران از او در باره پذیرفتن شهروندی روسیه از سوی دیاردیو در سال ۲۰۱۲ بود. دیاردیو در پاسخ به این پرسش گفت: «چگونه می‌توانم با وجود رئیس‌جمهوری همانند فرانسیس اولاند در فرانسه احساس روس بودن نکنم؟» دیاردیو از زمان پذیرفتن تابعیت روسیه همواره از سیاست‌های این کشور حمایت کرده است.

یک لحظه کسی که با تو دمساز آید یا با تو دمی همدم و هم‌راز آید از کوی تو گور سوی پهبشتن خوانند هرگز نرود و گور رود یاز آید (هاتف اصفهانی، دوره زندیه، رباعیات)

سوت‌بان



شام آخر در وین (روایت یک خبرنگار هسته‌ای از مذاکرات ایران با گروه ۵+۱) حسن محمدی انتشارات بامدادنو شمارگان: دو هزار نسخه قیمت: ۲۰ هزار تومان صفحه ۱۸۸

خبری شده) می‌خواهم همه دنبال شما بدونم تا پشت صحنه ضبط کنم. در هر دو مورد عملیات موفقیت‌آمیز بود، البته نگاه‌های غضب‌آلود برخی وواژگانی همچون «چقدر شما لوسین» را به جان خریدیم تا واحد مرکزی خبر بتواند پشت صحنه بسازد از حضور خبرنگاران.» برخی از سطور خاطرات مدیر سایت «امید هسته‌ای ایرانیان» به برخی برداشت‌های رسانه‌ای اشتباه از مذاکرات پرداخته که این اشتباهات را ناشی از ناآشنایی خبرنگاران به انرژی هسته‌ای و مذاکرات آن می‌داند. این ناآشنایی را با بیان یک رویداد که بر روند این مذاکرات تأثیرگذار است این‌گونه بیان می‌کند: «هر دوره خبرگزاری فارس به همراه تیم خبری‌اش به جای تحلیل‌گر یک نفر را برای مدیر یت خبرنگارانش اعزام می‌کرد که در دو دوره قرعه به نام روح‌الله قاسمی افتاد. کالا آدم جالبی بود. خاطرم هست که یک روز در وین ۵

روی صفحه‌فیس بوکش نوشت: خبرهای خوشی در راه است. آقای زمانی که نماینده وزارت خارجه در جمع ما بود، چون از روحیات روح‌الله قاسمیان خبر داشت، گفت: بچه‌ها ازش بی‌رسین چی می‌خواد بنویسه که هماهنگ باشه، یک موقع مطلبی نویسه که مشکل ایجاد کنه. در این گیرودار بدویم که آقای غرقی خبرنگار شبکه خبر در بخش زنده تلویزیونی گفت: نگارش متن به خوبی پیش می‌رود و خبرهای خوشی در راه است! سیاستی که به‌شدت با موضع وزارت خارجه تفاوت داشت از رسانه ملی بازتاب یافت. اگر به آقای زمانی کارد می‌زدی خوش در نمی‌آمد.

همایون شجریان برنده ۶۰ سکه شد



سی‌ویکمین جشنواره موسیقی فجر در حالی به نِت سکوت رسید که همایون شجریان برنده جایزه بهترین آلبوم شد و سیاسیون نیز از روی فرش قرمز این جشنواره عبور کردند. آیین اختتامیه‌سی‌ویکمین جشنواره موسیقی فجر شامگاه نخستین روز اسفندماه به میزبانی تالار وحدت برگزار شد و هنرمندان زیادی در این مراسم حضور پیدا کردند.

این‌در حالی بود که علاقه‌مندان موسیقی نیز از ساعتی قبل مقابل در تالار وحدت تجمع و در لابی تالار وحدت از طریق مانیتور مراسم را دنبال کردند. حسین فریدون دستیار ویژه رئیس‌جمهور و محمدباقر نوبخت معاون رئیس‌جمهور نیز از روی فرش قرمز جشنواره عبور کردند و عکس یادگاری گرفتند. جایزه باربد برای اولین بار در جشنواره موسیقی فجر طراحی و اهدا شد. البته قرار بود به برگزیدگان در همان مراسم اختتامیه، سکه‌های طلا نیز اهدا شود، اما به‌جز تندیس باربد، جایزه‌ای در دستان برگزندگان دیده نمی‌شد. گویا قرار است جوایز برگزیدگان که هرکدام به‌جز بخش «ایران فرهنگی» بین ۲۰ تا ۳۰ سکه است، در آینده به آن‌ها اهدا شود. گویا تقدیرنامه‌های جشنواره بنا به دلایل نامعلوم آماده نشده بودند. در بخش جایزه ایران فرهنگی نیز هیچ تقدیرنامه‌ای اهدا نشد. جایزه ویژه جشنواره به همایون شجریان و تهمورس پورناظری برای آلبوم «نه‌فرشته‌ام، نه‌شطان» رسید. این در حالی بود که پورناظری چند ساعت قبل از اختتامیه پس از اعلام کاندیداها انصراف داده بود. با این حال، شجریان به‌تهدایی روی صحنه رفت و جایزه باربد را از آن خود کرد.

در مدت کوتاهی تجدید چاپ شد. ماه پیش، چاپ جدید کتاب را همراه نامه‌ای و روی جلد مجله چلچراغ که به افتخار زادروز اومبرتو اکو نشر یافته بود (و در آن یادداشتی با عنوان «آقای اکو زادروزت مبارک» نوشته بودم) برایش پست کردم. دعوتش کردم که به ایران بیاید و در مراسم رونمایی کتاب «فایشسیم ابدی» (مجموعه یادداشت‌ها و مصاحبه‌هایش) که به زودی کتاب پنجره منتشرش خواهد کرد شرکت کند. نامه را فرستادم؛ با پست سریع. همراه کتاب و مجله چلچراغ...

خبری نشد، دلواپس شدم. با دخترش تماس گرفتم و گفتمت آقای اومبرتو اکو حالش چطور است، بنا بود که به ایران بیاید. منشی‌اش با لحن اسفباری گفت: شمع دارد خاموش می‌شود و گفت به بیماری مهیب سرطان دچار شده. شمع داشت خاموش می‌شد اما امید داشتم که امسال عید که برای نمایشگاه بولونیا به آن شهر می‌روم، با او دیدار و گفت‌وگویی داشته باشم و دعوتم را تکرار کنم.